

بررسی نظریه ترجمه یوهان ولفگانگ فون گوته در «یادداشت‌ها و مقالات برای فهم بهتر دیوان غربی- شرقی»

رائد فریدزاده*

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی،

تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۵، تاریخ تصویب: ۹۷/۱۱/۰۸، تاریخ چاپ: فروردین ۱۳۹۸)

چکیده

یوهان ولفگانگ فون گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) ادیب، شاعر و متفکر آلمانی، در بخش دوم دیوان غربی- شرقی خود با عنوان یادداشت‌ها و مقالات برای فهم بهتر دیوان غربی- شرقی که به‌نثر تنظیم و تألیف شده است، با عملی هرمنوتیکی همت خویش را مصروف هموار کردن مسیر فهم دیوان خود می‌کند و در فصل واپسین با نام ترجمه، تأملات خود را درباره ترجمه و انواع آن بیان می‌کند. گوته سه نوع یا به‌زعم خود، سه دوره از ترجمه را بر می‌شمارد. نوع اول که آن را نوع پارودیستی (اقتباسی) می‌نامد. دوره دوم که تلاش بر خلق دوباره اثر در زبان مقصد است. و دوره آخر که متن اصلی و ترجمه با یکدیگر به سوی متن اساسی و بنیادین حرکت می‌کنند. این جستار در پی بررسی و تبیین ویژگی‌های دوره‌های مزبور و همچنین نشان‌دادن فصل ممیز و همپوشانی این نظریات با هم‌عصران گوته، یا همان رمانتیست‌های متقدم و هم‌افق شدن فیلسوفان متأخر هرمنوتیک همچون هانس گورگ گادامر و پل ریکور با وی است.

واژه‌های کلیدی: یوهان ولفگانگ فون گوته، دیوان غربی- شرقی، نظریات ترجمه، رمانتیسیسم متقدم، هرمنوتیک فلسفی.

۱- مقدمه

ترجمه، همانگونه که در معادل لاتین^۱ آن نیز هویداست^۲، (به معنای انتقال) همچون سفری از «موطن» آشنای زبان خویش به دنیای غریب و نا آشنای زبان دیگری است. در فرایند ترجمه زبان مادری دوباره کشف و مرزهای زبانی و وجودی گسترده‌تر می‌شود. با توجه به این نکته، ترجمه دیگر گذار صرف از یک زبان به زبان دیگر نیست، بلکه همچون واژه آلمانی، نوعی «فراگذار» است^۳. پیش از هر ترجمه بین‌زبانی^۴ ما درگیر ترجمه درون زبانی^۵ هستیم، رخدادی که دائم و مستمر در زندگی روزمره به وقوع می‌پیوندد. مارتین هایدگر^۶ در پیش‌گفتار ترجمه خود از پارمنیدس^۷ به نکته‌ای مهم و راهگشا اشاره می‌کند: «ما به طور معمول فرایند ترجمه را به‌نگاهی از بیرون، همچون روالی فنی-زبان‌شناختی می‌پنداریم. ما مترصد آنیم تا ترجمه را انتقال و تبدیل زبان بیگانه به زبان خود و برعکس انتقال و تبدیل زبان مادری به زبان دیگر، در نظر بگیریم. این دریافت اما عاجز از درک این نکته است که ما همیشه زبان خودمان، زبان مادری را برای واژگان خود این زبان ترجمه می‌کنیم» (هایدگر ۱۹۹۴: ۱۷). فهم هر متنی، به ویژه متون ادبی و شعر، براساس اقامه و خلق جهانی مشترک سمبولیک صورت می‌گیرد. براساس همدلی و درک مشترک^۸ زمینه‌ای برای دیدار میان متن و مخاطب به وجود می‌آید و «اثر»، آنگونه که پل ریکور^۹ آن را تعریف می‌کند یعنی به‌مثابه تأثیر و تأثر متقابل متن و مخاطب و پیدایش تضایفی میان آن دو، به منصه ظهور می‌رسد.

هر متنی امکانات بالقوه فهم را در دسترس مخاطب قرار می‌دهد که با خوانش به‌فعلیت می‌رسد. هر خوانشی معنای تازه‌ای را خلق می‌کند و «اثر» بر اساس آن دستخوش تغییر و تحول قرار می‌گیرد. با عنایت به این مهم، هانس گئورگ گادامر^{۱۰} هر خوانشی را «ترجمه»

1. translatio/translation/Übersetzung

۲. در زبان آلمانی هم کلمه‌ای که از ترکیب über و setzen تشکیل شده به معنای انتقال و جابه‌جایی و همچنین فراگذار است.

3. über-setzen

4. interlingual

5. intralingual

6. Heidegger, Martin

۷. Parmenides در زمره مهمترین فلاسفه پیشاسقراطی محسوب می‌شود. او در سده پنجم و شش پیش از سقراط می‌زیست. از وی به عنوان بنیانگذار مکتب الئا یاد می‌شود؛ مکتبی که بر مابعدالطبیعه مبتنی بر عقل بنا شده بود.

8. Empathie

9. Ricoeur, Paul

10. Gadamer, Hans-Georg

می‌نامد و تصریح می‌کند: «خوانش و ترجمان هر دو تفسیرند. هر دو کلیتی از متن را [شامل] معنا و صورت خلق می‌کنند» (گادامر ۱۹۹۳: ۲۸۴). ترجمه از زمره محاکات^۱ تلقی می‌شود که نه فقط میان‌زبانی، بلکه همانگونه که اشاره شد درون‌زبانی محقق می‌شود. «هر ترجمه تفسیر است و هر تفسیری ترجمه» و آنگونه که هایدگر شرح می‌دهد: «هر ترجمه، چالش و دست و پنجه نرم کردن با امکانات زبان خویش است. بر اساس ترجمه، افق جدیدی درافکننده می‌شود» (هایدگر ۱۹۵۷: ۸۰).

در این جستار، تلاش می‌شود با نگاهی به نظریات ترجمه از منظر ادیب، شاعر و متفکر آلمانی یوهان ولفگانگ فون گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) به تبیین نظریه وی و بررسی آن در نوشتار الحاقی دیوان غربی- شرقی که با نام یادداشت‌ها و مقالات برای فهم بهتر دیوان غربی- شرقی توسط گوته تالیف و تدوین شده است، پردازد. در فصل واپسین بخش منثور دیوان با عنوان "ترجمه"، گوته تأملات خود را در باب ترجمه و انواع آن بیان می‌کند. پرسش این است که تا چه میزان این نظریات با هم‌عصران گوته همپوشانی دارد؟ تا چه اندازه طرح‌نویسی درافکننده می‌شود که گوته را از رمانتیست‌های متقدم^۲ متمایز می‌کند؟ تا کجا می‌توان گوته را فراتر از عصر خویش دید و با تکیه بر دیدگاه‌های فیلسوفان هرمنوتیک، او را زمینه‌ساز فهم هرمنوتیکی جدید دانست؟ آنگونه که از عنوان نوشتار مستفاد می‌شود، گوته به‌عنوان شاعر دیوان، در پی تبیین و تفسیر و تشریح اشعار خویش بر می‌آید. نوشتار الحاقی سعی دارد تا جهان‌بینی گوته را برای مخاطب بگشاید و ذائقه وی را به‌امور بیگانه و غیر آشنا سازد. گوته با این کنش هرمنوتیکی، نخستین گام را برای تبیین ارتباط میان ترجمه و فهم برمی‌دارد. فهم، ترجمه، عزیمت و سفر واژگانی‌اند که به‌وضوح در ابتدای دیباچه مطمح نظر قرار می‌گیرند و در کنار یکدیگر چیده و آورده می‌شوند. وجه حرکت و پویایی در این واژگان، نقشی کلیدی و پیوند دهنده ایفا می‌کند.

۲- بحث و بررسی

همان‌گونه که اشاره شد، مارتین هایدگر در باب ترجمه قائل به‌فرایندی است که در آن مرزهای زبانی انتقال پیدا می‌کنند. و به‌طور مشخص بر این نکته تأکید می‌کند که: «ترجمه

1. Mimesis

2. Frühromantiker

بیشتر نوعی هوشیاری، ایضاح و گشایش زبان خویش است، با تمسک به چالش و درگیری با امر غریب [دیگری]». (همان ۸۰). این سخن هایدگر به خوبی بازتابگر تلاش‌های گوتته در گشایش افق‌های تازه در فکر و زبان آلمانی است. گوتته سالیان متمادی با این مسئله دست‌وپنجه نرم کرد. دیوان غربی-شرقی نمایانگر کوشش وی است برای اینکه همزمان «به امر غریب و امر آشنا نزدیک شود»؛ به گونه‌ای که حلقه‌ای تکمیل شود و میان آن دو دیداری رخ دهد. حلقه مزبور همان رخداد فهم است که در فرایندی پویا و زنده، مرزهای خود و دیگری درنوردیده می‌شود. نکته مهم درباره این نظریه گوتته، انشقاقی است که میان او و هم‌عصران وی، نزد رمانتیسست‌های متقدم می‌توان مشاهده کرد. برخلاف سلف خود که در پی «از آن خود کردن» امر غریب و بومی کردن و بیگانه‌زدایی بودند و تمام همت خود را مصروف آن می‌کردند که این‌همانی و تطابق کامل میان متن اصلی و ترجمه را محقق سازند، گوتته طرحی نو در می‌اندازد و سخن از حلقه فهمی می‌کند که در آن متن اصلی و ترجمه دست در دست همدیگر به سوی متنی «اصیل» و متن «پایه و بنیادین»^۱ گام برمی‌دارند. در این حلقه تمایزی میان فرم و محتوا وجود ندارد، چون هر یک در دیگری در اثنای این فرایند پویا مزج می‌یابد. این امتزاج چگونه رخ می‌دهد؟ گوتته در یادداشتی به سال ۱۸۰۴ در مجله *Jenaische Allgemeine Zeitschrift* مسئله مطرح شده را در ترجمه استعاره نشان می‌دهد:

"کلام استعاری در مقابل کلام روزمره و مفاهیم حقیقی همواره در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. کلام استعاری حامل این خطر است که موضوع را (به شکل کلی) به صورت دیگری نمایان سازد. در کلام تمثیلی جایی که اجزا جمله فعل و فاعل و قید و صفت و اضافات با مهارت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، در بیشتر مواقع امکان ترجمه چنین چینی به زبان دیگر وجود ندارد. زیرا مترجم زمانی که تلاش می‌کند در زبان مبدأ به استعاره نزدیک شود- نزدیک شدنی که تنها به موضوع و یا فکر بر می‌گردد - نه صورت- اغلب در این فرایند نزدیکی دوگانه، نوعی فاصله‌گذاری رخ می‌دهد. فاصله‌ای که تنها زمانی مرتفع می‌شود که مترجم سیطره کامل بر موضوع یافته باشد". (گوتته ۱۳۷:۱۹۹۴).

مترجم می‌باید برای تقریب به کلام استعاری، ابتدا از آن فاصله بگیرد و چونان مؤلف در زبان مبدأ، هم و غم خود را مصروف کشف و یا خلق استعاره‌ای همسان و همسنگ در زبان

مقصد کند. تنها وقتی این امر محقق می‌شود که مترجم همانند مؤلف اثر اشراف و احاطه کامل بر موضوع داشته باشد. گوته میان خلق یک استعاره و ترجمه آن تشابهاتی می‌بیند: هر دو نشانگر امری خلاق و نوآورانه‌اند. مترجم کلام استعاری در آن واحد دو وظیفه را سامان می‌دهد: او هم مفسر است و هم خالق کلام استعاری در زبان خویش است. برای به حرکت درآوردن این فرایند خلاقانه، گام نخست ایجاد فاصله *Entfernung* است. فاصله گذاشتن آن‌گونه که هایدگر متذکر می‌شود^۱، در زبان آلمانی نوعی برداشتن فاصله و محو کردن دوری و غربت است. در دایره فهم (به واسطه حرکت‌مداری) هر نوع بعد و دوری خود قرابت و نزدیکی است. مترجم شعر در این حلقه تسلسل می‌یابد اگر متوطن به موطن شاعران و ادیبان شود. ساکن سرزمین شاعران شدن، سفر به عالم شعر است که از این‌همانی^۲ میان اصل و ترجمه فراتر می‌رود و راهگشای مسیری می‌شود که رو به سوی متن اصیل و سرچشمه حقیقی و واحد دارد:

"آنجا در حریم صدق و سادگی،

می‌خواهم به‌زرفا و سرچشمه تبار انسانی برسم،

به‌روزگارانی که هنوز آموزه‌های آسمانی را

به زبان زمینی از خدا می‌گرفتند

و به وسوسه عقل تن نمی‌دادند." (همان ۳۰۴)

وظیفه مترجم آن‌گونه که والتر بنیامین^۳ اشاره می‌کند، ناظر به این امر است که مترجم "آن خاستگاه زبانی را که بدان ترجمه می‌شود را دریابد، به‌گونه‌ای که پژواک متن اصلی قابل شنیدن باشد". (بنیامین ۱۹۷۲: ۹). بی‌دلیل نیست که به‌زعم بسیاری از صاحب‌نظران، بهترین ترجمان اشعار حافظ به‌زبان آلمانی تا به امروز توسط شاعر بزرگ فریدریش روکرت صورت گرفته است. تلاش روکرت برای ایجاد پژواک صدای حافظ در زبان و فرهنگ آلمانی، معطوف به همین موضوع بوده است. تلاشی که نه تنها نظر به محتوای شعر دارد، بلکه صورت و فرم شعر نیز در نظر گرفته شده است. در مقابل ترجمان روکرت در دهه اخیر ترجمه‌ای از دیوان حافظ به‌زبان آلمانی توسط استاد دانشگاه برلین، یوآخیم وهل‌لبن^۴ صورت گرفته است.

1. Martin Heidegger: *Sein und Zeit*, S. 105.

2. Identifikation

3. Benjamin, Walter

4. Wohlleben, Joachim

وهل لبین هم خود را مصروف ترجمه محتوایی و آنگونه که وی در مقدمه خود اعلام داشته، ترجمه‌ای "هوشیارانه" کرده است. ترجمه هوشیارانه را وی به این علت به کار می‌برد، که بیم آن دارد که "شیرینی کلام حافظ باعث شود، محتوای دیوان او قلب شود و یا دستخوش تغییر قرار گیرد" (وهل لبین ۲۰۰۴:۱۷).

وهل لبین به شعر فارسی و به‌ویژه به اشعار حافظ به‌مثابه امری ارتجالی نگاه می‌کند. از نظر او هر مصرع و هر بیتی همچون جهانی مستقل برای خویش موجود است. ایراد اصلی ترجمه نیز از همین امر نشأت می‌گیرد. هر مصرع در هر بیت و هر بیتی در هر غزل و هر غزلی در هر دیوانی معنا می‌یابد. گوته به‌خوبی بر این امر واقف بود. در نوشتار متثور خود، به‌خوبی متذکر این نکته می‌شود که: "همگی مجازها و استعاره‌ها و در کل، تمامی بازی‌های کلامی هیچ زمان جدا از یکدیگر نیستند، بلکه در فهم و معنای کلی -متن/دیوان- قابل استیفایند." (گوته ۱۹۹۴:۲۹۲). "فهم معنی کلی متن" همان ویژگی است که پل ریکور در ارتباط میان کلمه و تفکر برقرار می‌کند و از آن به‌عنوان "درهم تنیده شدن صوت و نوشتار" نام می‌برد. (ریکور ۲۰۰۸:۹۵).

این نکته از دید قدمای علم بلاغت ما، به‌ویژه عبدالقاهر جرجانی مغفول واقع نشده و جرجانی در ابتدای اسرار البلاغه خود یادآور این موضوع است که متکلم فصیح باید میان خصایص گفتار و خصایص کلمه تمیز گذارد. تباین موجود در نیکی و بدی کلام از دید عبدالقاهر تنها به‌مجرد لفظ نیست، زیرا آن‌گونه که وی به‌درستی متذکر می‌شود، الفاظ مادام که با نوع و کیفیت خاصی منظم نشوند و با هم تألیف نیابند، افاده معنی نمی‌کنند. (عبدالقاهر جرجانی ۱۳۷۰:۲). اگر ترکیب و تألیف در قطعه‌ای شعر و یا نثر در هم ریخته شود، نظام و پیوند معنای آن از هم پاشیده می‌شود. برای نشان دادن این موضوع، عبدالقاهر قطعه‌ای از امرء القیس را بیان می‌کند: «قفا نبک من ذکری حبیب و منزل» (همسفران لحظه‌ای درنگ کنید تا به‌یاد دوست و سرمنزلش گریه سر دهیم). اگر اکنون کلمات و واژگان را جابه‌جا کنیم (منزل قفا ذکری من نبک حبیب) «بی‌گمان سخن را از کمال بیان بیرون برده و به‌محال و هذیان کشانده‌ای و انتساب سخن را از گوینده‌اش سلب کرده و نسب کلام را از متکلم قطع کرده‌ای» (همان ۳-۲). با عنایت به این نظر، دیگر نمی‌توان پیوند میان فرم و محتوی را با تجزیه (شیمیایی) از هم گسست و تعلق بنیادی فکری و معنوی میان آن دو را مرتفع ساخت.

۳- ترجمه از منظر گوته

با اتکا بر این نظر و از این زاویه، می‌توان دیوان غربی-شرقی را مورد بررسی قرار داد. گوته در نوشتار الحاقی دیوان و در فصول پایانی، باب جدیدی را در مسئله ترجمه می‌گشاید و ترجمه را به سه نوع تقسیم می‌کند. همان‌گونه که از عنوان نوشتار بر می‌آید فصل «ترجمه» تلاشی است برای فهم بهتر دیوان. ترجمه و فهم در نزد گوته قرابتی ویژه می‌یابند چونان که وی در پیش‌درآمد دیوان متذکر می‌شود: «در طلب درک شعر باید به‌سرزمین شعر رفت؛ و در طلب درک شاعر به‌سرزمین شاعر» (گوته ۱۹۹۴: ۸۰). نوع اول ترجمه از منظر گوته ترجمه‌ای است که در قالب مفاهیم خودی، با بیگانه آشنا می‌شویم و به‌شکلی "ساده و منشور" مسبب مرتفع شدن "ویژگی‌های منحصر به‌فرد شعر" می‌شود. غایت نهایی این ترجمه، انتقال و واسطه‌گری برای فهم است. آنچه از طریق این نوع ترجمه رخ می‌دهد، غافلگیر شدن خواننده است در مواجهه با دیگری (یا به‌دیگر سخن امر بیگانه) در "حیطه و منزلگاه ملی وی". ترجمه لوتر از انجیل، بهترین نمونه برای گوته است تا این نوع ترجمه را به‌شکل مصداقی نشان دهد. نوع دوم ترجمه در کلام گوته به "دوره دوم" تعبیر می‌شود؛ دوره‌ای که در آن با اینکه تلاشی صورت می‌گیرد تا شرایط و وضعیت امر بیگانه مورد لحاظ قرار گیرد، لیکن این امر تنها محصور به‌دریافت معنای غریب و بازآفرینش آن در زبان و فرهنگ خویش می‌شود. این دوره را گوته دوره پارودیسم (اقتباس)^۱ نام می‌نهد. بیشتر مراد گوته از این مفهوم جایگزین کردن دنیای فکری و معنوی متون و یا ترکیبات و اجزای هنری با یکدیگر است.^۲ مصداق بارز از این دست ترجمان، نزد فرانسویان قابل مشاهده است. از دید گوته، کلام بیگانه را نه تنها به‌زبان خویش برمی‌گردانند، بلکه "این کار را با احساسات و افکار و اشیاء خویش هم انجام می‌دهند و در مقابل هر گونه میوه بیگانه، جایگزینی می‌یابد که در خاک و زمین خود کاشته شده و رشد و نمو یافته است." (همان ۱۹۹۴: ۲۸۲) کریستف مارتین ویلاند^۳ شاعر، ادیب و مترجم آلمانی که آثار دوره باستان را با ذائقه خویش به‌آلمانی برگردانده است نمونه بارز و مشخص این دوره به‌شمار می‌آید.

در دوره سوم، نوعی از ترجمه پدید می‌آید که در آن ترجمه با اصل این‌همانی پیدا می‌کند به‌گونه‌ای که ترجمه جایگزین اصل نمی‌شود؛ ترجمه هویتی مستقل می‌یابد و از آنجا که با

1. Parodistisch

۲. اصطلاحی که در گستره موسیقی بیشترین کاربرد خود را یافته است و مورد بهره‌وری قرار می‌گیرد.

3. Christoph Martin Wieland

غیریت و در غیریت دیگری تلاش به نزدیک شدن به آن را دارد، از خصایص ملی و وطنی خویش فاصله می‌گیرد. ابتدا می‌بایست ذائقه قوم تغییر یابد یا به عبارت بهتر پرورش بیابد تا نزدیکی امر بیگانه با امر آشنا و مألوف در دایره فهم محقق شود، چونان که متن ترجمه و اصل دست در دست یکدیگر به سوی متن اصیل و بنیادین (Grundtext) رهنمون می‌شوند. ترجمه‌های هامر پورگشتال^۱ به ویژه ترجمه‌های وی از حافظ و فردوسی به زبان آلمانی از زمره این نوع ترجمه محسوب می‌شود. تقدم و تأخر در انواع ترجمه عنوان شده در کار نیست کما اینکه می‌تواند هر دوره یا هر نوع از این ترجمان همزمان پدیدار شود، چنانکه گوتته جای ترجمه منتور از شاهنامه و یا آثار نظامی را در زبان آلمانی خالی می‌بیند. با این حال گوتته از شرح مبسوط و مفصل از آنچه وی "متن اصیل و بنیادین" می‌نامد سر باز می‌زند و بیشتر از آنچه گفته شد به آن نمی‌پردازد.

نظریه ترجمه گوتته، با هم‌عصران دوره رمانتیسیم تا اندازه‌ای همسو است. کپی‌برداری از متن اصلی از دید گوتته، کاری است مذموم، در برابر، از آن خود کردن خلاقانه را مثبت می‌بیند. "ترجمان شاعرانه" آن‌گونه که ویلهلم شلگل^۲ بیان می‌کند و یا "ترجمان حقیقی" که در کلام شلایرماخر^۳ ظنین‌انداز می‌شود، خلق دوباره همان متن اصلی نیست، بلکه خلقی نو و تازه است و یا به سخن شلگل "شعر شعر" و سرایش تازه و نو شعر سروده شده و به‌زمین و موطن خویش آوردن آن. (رجوع شود به همان ۲۸۱). این دست از ترجمان متون بیگانه می‌تواند تاثیری شگرف و سازنده بر زبان و ادب و فرهنگ خودی بر جای گذارد. از منظر رمانتیسیت‌های متقدم (همچون برادران شلگل و شلایرماخر) توان ترجمه تنها نزدیک شدن به متن است و خود ترجمه هرگز به کمال نمی‌رسد. بر خلاف این نظر، گوتته از این‌همانی میان ترجمه و متن اصلی سخن می‌راند که در نوع سوم ترجمه که به‌مثابه "آخرین و عالی‌ترین" نوع محسوب می‌شود، همانند متن اصلی تلقی می‌شود. فاصله نقادانه با متن اصلی که از نگاه رمانتیسیت‌های متقدم، اصل اصیل نظریات ترجمه مستحکم شده بود، در فرایند ترسیمی گوتته از ارتباط میان متن اصلی و ترجمه در چرخه فهم مرتفع می‌شود. در این دایره، فهم مبدل به پیش‌شرط اصلی، معیار سنجش و غایت نهایی نوع سوم ترجمه می‌شود. با اینکه مسئله فهم^۴

1. Joseph von Hammer-Purgstall

2. Wilhelm Schlegel

3. Friedrich Schleiermacher

4. Verständnis

در نزد شلگل، که ترجمه را هنر فهم می‌نامد و شلایرماخر که قید هر "ترجمه حقیقی" را فهم برمی‌شمارد، بیش و کم مطرح می‌شود، ولی گوته از میان این جمع خود را ممتاز می‌سازد، چون صرف میانجی‌گری فهم را آن‌گونه که در نوع دوم ترجمه یادآور می‌شود، ناکافی ارزیابی می‌کند و به‌بوتۀ نقد می‌کشاند. در نوع سوم هم برای مخاطب و خواننده نقشی ماهوی در تکمیل دایره فهم قائل می‌شود. با ایفای این نقش ماهوی توسط مخاطب است که فرایند ترجمه جایگاه فرازین خویش را به‌دست می‌آورد. شلایرماخر تنها نقش فعال و سازنده را برای مترجم برمی‌شمرد، کسی که خود می‌باید در پی یافتن فهم باشد، اما گوته مخاطب را بخش جدایی‌ناپذیر فرایند ترجمه می‌بیند که در این فرایند به‌شکل خلاقانه‌ای مشارکت می‌دارد و این هم‌کوشی، پدیدآورنده متنی می‌شود که وی به‌عنوان متن "اصیل و بنیادین" نام می‌برد. این متن اصیل و بنیادین چیست؟ بالطبع نمی‌تواند متن اصلی مد نظر باشد، چون این متن پیش از رسیدن به متن بنیادین فهم شده است. خواست گوته، شاید لایه‌ای عمیق‌تر از متن اصلی باشد که با فهم متن اصلی قابلیت فعلیت و دستیابی یافته است. لایه‌ای که در آن وحدت عمیقی میان زبان و ساختار متن به‌وقوع پیوسته است که نزد تمامی زبان‌ها مشترک است (ژرف‌ساخت). ترجمه در واقع انتقال این وجه اشتراک از ژرف‌ساخت^۱ به روساخت^۲ است. این تفسیر از نظریه گوته با پنداشت‌های زبان‌شناسان و متفکران جهان‌زبانی^۳ که عناصر واحدی را در تمامی زبان‌های طبیعی به‌شکلی نظام‌مند در نظر می‌گیرند، هم‌رأی و هم‌سو است.^۴ ترجمه از این منظر با متن اصلی پیوند می‌خورد و وحدتی پدید می‌آورد که امکان گشوده شدن سرزمین مشترک مابین زبان‌ها را فراهم می‌سازد. انگاره اصلی جهان‌شمول بودن پیدایش زبان‌ها از سرمنشأ واحد آن‌گونه که جامباتیستا ویکو مطرح می‌کند، در این تفسیر جایگاهی ویژه می‌یابد.^۵

نوع سوم ترجمه مد نظر گوته، سرآغاز یک جستجو و کندوکاو است؛ جستجویی در پی سرمنشأ واحد زبان بشری. این نظریه در منظومه فکری و معنوی گوته جایگاه ویژه‌ای می‌یابد

1. deep structure

2. surface structure

۳. رجوع شود به: Noam Chomsky: (1965): *Aspects of the Theory of Syntax*. MIT Press

4. linguistic universal/ Sprachuniversalien

۵. رجوع شود به: Antonella Nicoletti (2002): *Übersetzung als Auslegung in Goethes West-östlichen Divan*. Basel.

۶. رجوع شود به مقاله نگارنده در مورد فلسفه ویکو: وجه استعاری فهم در هرمنوتیک ضد دکارتی ویکو، مجله شناخت دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، تهران ۱۳۹۳.

و در کنار مفهوم ساخته و پرداخته فکر گوته یعنی "ادبیات جهانی"^۱ به‌مثابه یک جهان‌بینی کل‌نگر^۲ قرار می‌گیرد. مراد از مفهوم ادبیات جهانی هم‌کنشی و مراودات و داد و ستد میان فرهنگی است. در اثنای این گفت‌و شنود فرهنگی است که زبان و ادبیات ملی در تذکار دائمی به‌وجوه اشتراک و افتراق خود واقف می‌شود و با دمیده شدن روح تازه در او، تازه و نو می‌شود. متن اصیل و بنیادی مورد نظر در تقابل با جایگزین^۳ متن اصلی که در "زمین و سرزمین خودی" رشد یافته، یعنی همان نوع دوم ترجمه، قرار می‌گیرد. به‌مدد متن "جایگزین" فهمی بی‌واسطه از متن رخ نمی‌دهد. مدعای وجود یک متن اصیل و بنیادین قابل اکتساب براساس پیش‌فرض فهم موفق و درست از متن اصلی است. هدف نهایی نوع سوم ترجمه، همانا دست یافتن به متن اصیل و بنیادین و معنایی واحد^۴ است. مدعای وجود معنایی واحد، در هر متنی وجود دارد و سرچشمه معانی و تفاسیر گوناگون است، تمایز دید گوته را با دیدگاه‌های هرمنوتیکی رمانتیست‌های متقدم به‌خوبی عیان می‌کند. برخلاف نظر گوته، رمانتیست‌های متقدم قائل به‌تکثر معنا بودند و کندوکاو برای یافتن معنای تازه را ضرورت و مقدمه هر فهمی می‌دانستند. گوته خود در انواع ترجمه مطرح شده میان معنای اصلی،^۵ (آن‌گونه که در نوع اول ترجمه تشریح می‌کند) و معنای واحد (Einheitssinn) که وظیفه وحدت‌بخشی به‌معانی را نیز برعهده دارد، به‌روشنی تمیز می‌گذارد. تلاش برای رسیدن به‌معنای واحد و وحدت‌بخش نشان از یگانه بودن "رخداد فهم" دارد، همان رخدادی که با امتزاج میان افق‌ها محقق می‌شود. در اینجا گوته نظری را مطرح می‌کند که در سده‌های پسین توسط فیلسوفان هرمنوتیک جدید یعنی هانس گئورگ گادامر و پل ریکور مطرح نظر قرار می‌گیرد. "فهم" از منظر پل ریکور به‌معنی در پی گرفتن "پویایی و دینامیزم اثر [است]، یعنی حرکت از آنچه اثر بیان می‌کند، به‌سوی آنچه اثر در مورد آن سخن می‌گوید" (ریکور ۱۹۸۳: ۳۷۰). ریکور با پیوستن به‌باور گادامر در تلاش است تا این "پویایی" و "حرکت" را تبیین کند:

"من از وضعیت و جایگاه خود به‌عنوان خواننده و همچنین از وضعیت و جایگاه خود به‌عنوان نویسنده در تلاشم تا خویش را در برابر شیوه‌های بالقوه و ممکن «در جهان

1. Weltliteratur
2. Weltanschauung
3. Surrogat
4. Einheitssinn
5. Hauptsinn

بودگی»^۱ که به واسطه متن گشوده و کشف می‌شود، قرار دهم. این همان چیزی است که گادامر "امتزاج افق‌ها" در شناخت تاریخی می‌نامد. (همان: ۳۷۱)

این کنش و رفتار فعال و پویای هرمنوتیکی معطوف به همان "عنصرگشوده بودن"^۲ و بسته نبودنی است که گادامر به آن اشاره می‌کند و از دید او به شعر گوته "وجهی از اسرار هستی‌بخش و عمق عطا می‌کند". (گادامر ۱۹۹۳: ۱۳۹). گویی گوته با تمامی وجود، این شعر حافظ را به جان گرفته است: "یک قصه بیش نیست غم عشق، وین عجب، از زبان که می‌شنوم، نامکرر است". کل دیوان غربی- شرقی گوته تلاشی برای درافکندن طرح نو و نظریه‌ای بدیع در باب ترجمه است. غفلت از این مهم و نادیده گرفتن مقصود مورد نظر گوته و التفات نداشتن به نظریات ترجمه وی، دسترسی و فهم جامع و کامل به دیوان گوته را با مشکل مواجه خواهد کرد.

۴- نگاهی به ترجمان دیوان حافظ به زبان آلمانی از منظر نظریه گوته

همانگونه که پیش‌تر در باب دو ترجمه اشعار حافظ به زبان آلمانی توسط فریدریش روکرت و یواخیم وهل‌لبن سخن رفت، بررسی این دو ترجمه با اتکاء بر نظریات گوته می‌تواند برای تحقیق پیش رو راهگشا باشد؛ اینکه این دو ترجمه در زمره کدام یک از انواع و یا به عبارت دیگر دوره‌های ترجمه مورد نظر گوته قرار می‌گیرند؟ ترجمان روکرت به‌زعم بسیاری از صاحب‌نظران به‌عنوان "نبوغ‌آمیزترین برگردان ادبیات و شعر پارسی به زبان آلمانی" عنوان می‌شود. (وهل‌لبن: ۲۰۰۴: ۱۷) تلاش روکرت معطوف به این امر بود که نه فقط "مضمون"، شعر را منعکس کند، بلکه با قوه و استعداد خلاقانه و شاعرانه خود "فرم" و به عبارت دیگر شاکله غزل فارسی را در زبان آلمانی پایه‌گذاری کند. عبور از وجوه معناشناختی و گذار به شکل قافیه و متریک متن اصلی هدف غایی روکرت بود.

اما در مقابل یواخیم وهل‌لبن دست به ترجمه‌ی مثنوی از دیوان می‌زند و با تفاسیر و تشریح و توضیح پاره‌ای از کلمات و ابیات مترصد روشن‌تر کردن وجوه مختلف معنایی دیوان حافظ دارد. وی ترجمه خود را در مقابل ترجمه روکرت و روزنسوايگ^۳ به‌مثابه ترجمه‌ای

1. In-der-Welt-Sein

2. Komponente des Offenlassens

3. Rosenzweig

"هوشیارانه" توصیف می‌کند که قصد و غرض اصلی آن بررسی تا حد امکان موضوعی و محتوایی و فارغ از آرایه‌های تزئینی ادبی و کلامی است. در غیر این صورت شیرینی و شیوایی کلام حافظ مضمون اصلی و جان کلام وی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اگر تنها یک بیت از دیوان حافظ را به‌عنوان شاهد مثال در نظر بگیریم و به ترجمان آلمانی آن نظری بیافکنیم تفاوت اساسی بیان شده میان این دو دیدگاه به‌خوبی عیان می‌شود:

«ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما»
این بیت در ترجمه روکرت بدین شکل طنین‌انداز می‌شود:

„Ich hab’ im Glas den Widerschein von jener Wang’ erblickt. Oh der du fragst, von wannen kommt die Lust des Weines mir!“

آنچه در نگاه نخست به‌خوبی در ترجمان روکرت رخ می‌نماید، دقت او در مراعات نظیر و انتخاب واژگانی است، که هم از نظر فرم کلمه و هم از نظر کلمه شباهت داشته باشند. کلمات Wang و Wein که هم‌آوا هستند و پیوند رخ و شراب را منعکس می‌کنند و کلمه Widerschein که بازتاب همان انعکاس است و همچنین قید von wannen که بر گرفته از زبان آلمانی کهن است و به معنای «از کجا» به‌کار گرفته شده است، به‌خوبی دقت و وسواس در گزینش برابر نهاد و واژگان مشابه در زبان آلمانی را گواهی می‌دهد.

در مقابل ترجمه وهل‌لبن به‌دور از ظرائف ذکر شده، به‌شکلی مستقیم تلاش دارد مضمون را منتقل سازد:

Im Pokal erblicke ich den Widerschein der Wange des Freundes, o du, der du nichts verstehst von der Wonne meines alltäglichen Weintrunks.

نگاه وهل‌لبن به‌شعر فارسی و به‌ویژه به‌اشعار حافظ چنان که اشاره شد، به‌مثابه امری ارتجالی است که در جهانی جدا و با استقلال وجودی از کل متن حیات دارد. این امر سبب شده است که پیوند ناگسستنی اجزای ترکیبی هر بیت و غزل در دل دیوان مورد غفلت قرار گیرد. پیاله که خود کنایات متعددی همچون جهان را به‌همراه دارد، در ترجمه وهل‌لبن به Pokal برگردان شده است که با قرار گرفتن در صدر جمله، تأکید مؤکد بر آن صورت گرفته است. حال آنکه در ترجمه روکرت تأکید بر وجه تحدی بشر شده، که نشانگر متصف شدن به‌صفتی است که تنها برای کسی میسر می‌شود که عکس رخ یار بر او نمایان گشته است. نگاه وهل‌لبن، بر جهان و مکان دیدار است و روکرت بر وجود انسان که "فیه ينظر" و "به ينظر" است تأکید می‌ورزد: انسانی که چونان مردمک چشم با او «یار» را توان دید و «یار» از

طریق اوست که جهان را می‌نگرد. "مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند".

وهل لبن برای «یار» واژه Freund را بر می‌گزیند که بیشتر به معنی دوست و همراه است و بار معنایی مورد نظر شاعر را به دوش نمی‌کشد. مضاف بر اینکه وزن واژگان انتخابی و هل لبن، با عمق و گستردگی دامنه معنایی و توازن و آهنگ و شیوایی کلام روکرت برابری نمی‌کند. با عنایت به مباحث مطرح شده در نظریه ترجمه گوته و با توجه به نمونه ارائه شده، ترجمان و هل لبن را می‌توان از نوع ترجمه نخست، یعنی ترجمه "ساده و منثور" که نهایت غایت خود را انتقال مفهوم به زبان مقصد در نظر گرفته است بر شمرد. حال آنکه ترجمه روکرت ناظر به ترجمه دوره سوم گوته دارد. آنجا که متن ترجمه همدوش متن اصلی افق جدیدی را برای مخاطب می‌گشاید و وجوه ناپیدایی را برای وی عیان می‌سازد.

۵- نتیجه

با نگرستن به نظریات مطرح شده، می‌توان انواع ترجمه از منظر گوته را به سه قسم و یا آن‌گونه که وی در بخش منثور دیوان خود، یعنی یادداشت‌ها و مقالات به آن اشاره می‌کند، به سه دوره تقسیم کرد: ابتدا نوع ترجمه که غایت خود را در میانجیگری و انتقال مفهوم از زبانی دیگر به زبان خودی نهاده یا تأکید و تمرکز خود را بر روی محتوی. نوع و یا دوره دوم بازآفرینی و یا انتقال مفاهیم غریب و جدید به گستره زبانی خود است. در اینجا سعی می‌شود متن بیگانه با زبان آشنا جایگزین شود. فرایند از آن خود ساختن امر بیگانه در این دوره نمود و بروز مشخص تری می‌یابد. اما گوته یک گام فراتر می‌گذارد و با طرح نوع و یا دوره سوم مسیر خود را از رمانتیسست‌های متقدمی همچون شلایرماخر و اشلگل جدا می‌کند و دوره هرمنوتیکی فهم را مطرح می‌کند که در آن با همراه و همسو کردن مخاطب فصلی نو از فرایند ترجمه رقم می‌خورد. در این نوع سوم، ترجمه جایگزین اصل نمی‌شود، بلکه دست در دست متن اصلی به سمت و سوی متن اصیل و بنیادین (Grundtext) گام می‌نهد. ترجمه رهنمون ساختن به ریشه‌های واحد زبان‌ها و فرهنگ‌ها و انتقال آن نقاط اشتراک از ژرف ساخت زبان به روساخت آن است که در دوری هرمنوتیکی و جستجوی مشترک متن، مترجم و مخاطب برای کشف معانی محقق می‌شود. استعاره سفر در اینجا به خوبی نمایانگر این انتقال و فراگذاری است. گوته با طرح نظریه ترجمه خود، پایه و اساس تحقق هرمنوتیک فلسفی جدیدی را که مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر و پل ریکور در افکنده بنا می‌نهد. دور هرمنوتیکی

مطرح شده توسط گوته در امتزاج افق‌های گادامر و ارتباط میان زمان و روایت و محاکات سه‌گانه ریکور بی‌تردید نقش کلیدی و ماهوی ایفا کرده است. با عنایت به نکات مطرح شده دو ترجمان از دیوان حافظ به زبان آلمانی، یعنی ترجمه روکرت و وهل‌لبن هر یک نماینده یکی از انواع ترجمه هستند: وهل‌لبن ترجمه‌اش معطوف به نوع اول ترجمه از منظر گوته است ولی روکرت با قوت و توانایی بی‌مثال خود دست به خلق ترجمانی زده است که تلاش می‌کند از دوره دوم گام به دوره سوم ترجمه بنهد: جایی که همگام و همسو با متن اصلی افق و جهان تازه‌ای را پیش‌روی مخاطب می‌گشاید.

۶- منابع

- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۰)، *اسرار البلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- گوته، یوهان ولفگانگ فون (۱۳۹۰)، *دیوان غربی-شرقی*، ترجمه محمود حدادی، نشر پارسه، تهران.
- Benjamin, Walter. (1972): *Die Aufgabe des Übersetzers*. In: *Gesammelte Schriften, IV/1*. Frankfurt a. M.: Suhrkamp.
- Gadamer, Hans-Georg. (1993). *Die Natürlichkeit von Goethes Sprache*. In: *Gesammelte Werke, Band 9*. Tübingen: Paul Siebeck Verlag.
- (1993): *Anschauung und Anschaulichkeit*. In: *Ästhetik und Poetik I*. Tübingen: Mohr Verlag.
- (1960): *Wahrheit und Methode: Grundzüge einer philosophischen Hermeneutik*. Tübingen: Mohr Verlag.
- Goethe, Johan Wolfgang. (1994). *West-östlicher Divan*, Teil 1 und 2, hrsg. von Hendrik Birus. Frankfurt a.M.: Deutscher Klassiker Verlag.
- Hafis, Shamseddin Mohammad. (1992). *Ghaselen*. Übertragen von Friedrich Rückert. Frankfurt a. M.: Manesse Verlag.
- Heidegger, Martin. (1994). *Gesamtausgabe: II Abteilung: Vorlesungen 1923-1944*. Frankfurt a. M.: Vittorio Klostermann.
- (1957). *Sein und Zeit*. Tübingen: Niemeyer Verlag.
- Nicoletti, Antonella. (2002). *Übersetzung als Auslegung in Goethes West-östlichen Divan*. Tübingen/Basel: Francke Verlag.
- Radò, György. (1982). *Goethe und die Übersetzung*. Sammlung von Goethe-Zitaten. In: *Babel XXVIII 4*, S. 198-224.
- Ricoeur, Paul. (2004). *Die lebendige Metapher*. München: Wilhelm Fink Verlag.

----- (1983). *Die Metapher und das Hauptproblem der Hermeneutik*. In: Haverkamp, A. (Hrsg.): *Theorie der Metapher*. Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, S. 356-375.

Wohlleben, Joachim. (2004). *Die Ghaselen des Hafis*. In *deutsche Prosa*. Würzburg: Königshausen & Neumann.

